

درس تفسیر آیت الله جوادی

96/07/22

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: تفسیر آیات 1 تا 13 سوره الرحمن

«الرَّحْمَنُ (1) عَلَّمَ الْقُرْآنَ (2) خَلَقَ الْإِنْسَانَ (3) عَلَّمَهُ الْبَيَانَ (4) الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ (5) وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ (6) وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ (7) أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ (8) وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ (9) وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ (10) فِيهَا فَاكِهَةٌ وَالنَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ (11) وَالْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ وَالرَّيْحَانُ (12) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (13)»

سوره مبارکه «الرحمن» در مکه یا در مدینه نازل شد، مورد اختلاف است! گرچه مضامین این سوره نورانی نشان می‌دهد که این در مکه نازل شد، زیرا فرق اساسی سُور مکی و مدنی همان طوری که قبلاً ملاحظه فرمودید این است که عناصر محوری سُور مکی اصول دین و خطوط کلی اخلاق و فقه است، مسئله جهاد و بحث‌های مبسوط فقهی و اینها در آن نیست؛ اما سُور مدنی که حکومتی تشکیل شد و دفاعی تنظیم شد و امثال آن، مسئله تفصیل احکام، مثل مسئله زکات و همچنین مسئله جهاد و مانند آن مطرح است. در این سوره نورانی از خصوص جهاد و امثال آن سخنی به میان نیامده، نشان می‌دهد که این در مکه نازل شده است و اگر هم دلیلی داشته باشیم که در مدینه نازل شد، قابل قبول است.

مطلب دوم آن است که ذات اقدس الهی این سوره مبارکه‌ای که به نام «الرحمن» است، خود را به عنوان معلم قرآن با وصف «الرحمن» معرفی کرده است که فرمود: «الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ» وقتی گفتند در فلان کلاس فقیه دارد تدریس می‌کند؛ یعنی درس فقه می‌دهد. در فلان کلاس اصولی دارد تدریس می‌کند؛ یعنی فنّ اصول می‌آموزد.

در مسائل دانشگاهی اگر گفتند در فلان کلاس مهندس تدریس می‌کند؛ یعنی هندسه تدریس می‌کند. اگر در حوزه گفتند «الرحمن» دارد تدریس می‌کند؛ یعنی درس رحمت می‌دهد. معلم «الرحمن» است و «الرحمن» غیر از راحم و غیر از رحیم است. یک وصف عامی است که هم شامل مؤمن می‌شود هم شامل کافر؛ هم شامل دنیا می‌شود هم شامل آخرت؛ یعنی درس جهان‌بینی که هم در دنیا سودمند است و هم در آخرت اثرش روشن، هم برای مؤمن کارساز است، هم برای کافر، چون کافر بر فرض هم دین را نپذیرد، باید «فَكُونُوا أَعْرَابًا فِي دُنْيَاكُمْ» [1] را بپذیرد. این بیان نورانی سیدالشهداء (سلام الله علیه) یک دستور دینی است که کافر اگر بخواهد در دنیا هم راحت زندگی کند باید آزاد باشد. پس «الرحمن» معلم است.

در مسئله نزول قرآن، در آن‌جا اشاره شد که سخن از وصف خاص نبود، فرمود: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» [2] یا «اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ» [3] فقط از نام مبارک «الله» که اسم اعظم است سخن به میان آمده. نشان نمی‌دهد که در این نزول چه چیزی را تدریس می‌کنند؛ منتها خصیصه تنزیل همان طوری که قبلاً هم ملاحظه فرمودید این است که فرمود ما باران را نازل کردیم؛ یعنی به زمین انداختیم؛ قرآن را نازل کردیم؛ یعنی به زمین آویختیم؛ یعنی یک طرفش به دست ماست. این تعبیر

بسیار تعبیر دلپذیری است. قرآن را که به زمین نینداخت، مثل باران نازل کرده باشد. فرمود من این را تنزیل کردم، نازل کردم، به زمین آویختم، در همان روایت معروف هم دارد که «أَخَذَ طَرْفِيهِ بِيَدِ اللَّهِ شِبْخَانَهُ وَتَعَالَى» [4] لذا اگر کسی در خدمت کتاب بود، این قرآن را گرفت، می شود اعتصام به حبل متین. این طناب نه پوسیدنی است نه پاره شدنی است نه افتادنی است، چون «أَخَذَ طَرْفِيهِ بِيَدِ اللَّهِ شِبْخَانَهُ وَتَعَالَى». هیچ لغزشی برای معتصم به قرآن نیست؛ لذا چون آویخت، خودش حفظ می کند. احادی نمی تواند این کتاب را از بین ببرد، اگر مثل باران به زمین انداخته باشد، ممکن بود در اثر گذشت ایام کسی بتواند به آن آسیب برساند؛ اما وقتی به زمین آویخت، یک طوفان هم به دست اوست، او صریحاً هم اعلام کرده است: «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ» [5] تا ابد این کتاب زنده است و اگر به ما بخواند بگوید شما نه تنها عالم باشید، معلم دیگران هم باشید، در آغاز نزول قرآن کریم در سوره مبارکه «علق» که بخش اول آن تقریباً اولین چیزی است که ذات اقدس الهی آویخت و نه انداخت، خدا خود را به عنوان اکرم معرفی کرده است. در آغاز سوره «علق» بعد از «بسم الله» آمده: «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ * اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ * الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ» [6] اگر گفتند در فلان مسجد اکرم دارد تدریس می کند، یعنی چه؟ در فلان مدرّس اکرم دارد تدریس می کند یعنی چه؟ یعنی درس فقه و اصول و فلسفه و کلام می دهد یا درس کرامت می دهد؟ اکرم دارد تدریس می کند، اکرم دارد یاد می دهد. جامعه را می خواهد کریم کند. بارها ملاحظه فرمودید این کَرَم یک واژه عربی است که معادل فارسی ندارد. کریم غیر از کبیر است، کریم غیر از عظیم است، کریم وصف فرشته هاست که در سوره «انبیاء» فرمود: «قُلْ عِبَادُ تُكْرَمُونَ * لَا تَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» [7] در پیشگاه ذات اقدس الهی خاضع اند. همین وصف فرشته ها طبق بیان نورانی امام هادی (سلام الله علیه) در زیارت «جامعه» وصف ائمه قرار گرفته است؛ یعنی همین جمله در زیارت «جامعه» وصف ائمه است، «قُلْ عِبَادُ تُكْرَمُونَ * لَا تَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ»

اگر گفتند که اکرم دارد تدریس می کند؛ یعنی چه؟ یعنی دارد نحو و صرف و تفسیر مجمع البیان و المیزان می گوید یا می خواهد کریم پروراند؟ این در آغاز نزول است؛ لذا در بخش های پایانی همان سوره مبارکه «علق» فرمود: «أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى» [8] سخن از بهشت و جهنم بعدها پیدا شد. اول سخن از حیا و کَرَم هست. یک انسان کریم حیا می کند گناه نکند. بعدها که خیلی درندگی پیدا شده است، بگیر و ببند «خُذُوهُ فَغُلُّوهُ» [9] نازل شده و گرنه از اول ذات اقدس الهی در پایان همین سوره مبارکه «علق» آیه چهارده فرمود: «أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى». این حیاست، کریم حیا می کند غیر کریم می ترسد از جهنم، آن ترس چیزی دیگر است. پس اساس قرآن، رحمت است و کرامت.

مطلب بعدی آن است که «الزَّخْمُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ». مستحضرید که این «عَلَّمَ» دو تا مفعول می خواهد، مفعول اولش چیست؟ شاگرد معلم کیست؟ قرآن را به چه کسی یاد داد؟ گفتند مفعول اول محذوف است؛ یعنی انسان را و جن را قرآن آموخت. انسان که بعد خلق شد: «خَلَقَ الْإِنْسَانَ». درست است به صورت «فاء» و «واو» و «ثم» که حرف ترتیب اند نیامده؛ اما بعدها انسان پیدا شده، اول انسانی در کار نبود. «الزَّخْمُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ». بعدها انسان پیدا شد: «خَلَقَ الْإِنْسَانَ». مفعول اول کیست؟ در المیزان و غیر المیزان ملاحظه فرمودید گفتند مفعول اول محذوف است؛ یعنی «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ وَ الْجَنِّ الْقُرْآنَ» چون دارد تا پایان همین سوره مبارکه، جَنّ و انس مطرح هستند، «فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ» هم به آنها آموخت هم به اینها آموخت، «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ وَ الْجَنِّ الْقُرْآنَ»، فعلاً درباره جن بحثی نیست. [10]

حالا درباره انس؛ این «خَلَقَ الْإِنْسَانَ» چه نقشی دارد؟ درست است که با «فاء» و «ثم» که حرف ترتیب است یاد نشده؛ اما به هر

حال تأخیر لفظی سَمَتی دارد. رساله‌ای صاحب مفردات القرآن نوشته به نام تفصیل النشأتین آن رساله درباره همین مطلب است که چرا «عَلَّمَ الْقُرْآن» آمده، «خَلَقَ الْإِنْسَانَ» بعد ذکر شده؟ ظاهرش این بود که بفرماید: «الرَّحْمَنُ خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْقُرْآنَ»؛ خدا انسان را آفرید، قرآن یادش داد؛ اما فرمود خدا قرآن یاد داد و انسان آفرید. فرمایش ایشان این است که آن که قبلاً خلق شد قبل از اینکه شاگرد قرآن بشود بله انس بود؛ یعنی حیوان ناطق بود، انسان نبود. آن کسی که انسان است کسی است که فصل اخیرش قرآنی است: «الانسان حیوانٌ ناطقٌ قرآنی» که اگر این قرآنی را بردارید، می‌شود حیوان ناطق، حیوانی است که حرف می‌زند. اگر بخواهد انسان بشود باید قرآنی باشد. چرا یک عده را قرآن تعبیر می‌کند: «إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْهُمْ أَضَلُّ» [11] این نه تحقیر است و نه تعبیرات - خدای ناکرده - ناصواب عرفی، کسی را نمی‌خواهد تحقیر کند. اینکه می‌فرماید: «إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ»، می‌فرماید سه تا راه دارد: یا آن چشم باطن را باز کن ببین درون خیلی‌ها چیست، یا مثل آن که وجود مبارک امام سجاد در صحنه عرفات آن «مَا أَكْثَرَ الضَّجِيجَ وَ أَقَلَّ الْحَجِيجَ» [12] را نشان داد، بعدش امام باقر (سلام الله علیه) در صحنه عرفات نشان داد، در شب عاشورا وجود مبارک حضرت نشان داد، یا آن گونه باشد یا خود انسان ببیند، یا توفیقی پیدا کند به وسیله این ذوات قدسی ببیند، یا دو روز صبر کند بعد از مرگ معلوم می‌شود که چه کسی حیوان است و چه کسی انسان است. این «إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْهُمْ أَضَلُّ» از قبیل سَبَو لَعْن و قَذَف نیست، واقعاً همین طور است. این بیان نورانی امام سجاد در صحیفه سجادیه اولین دعا، اولین دعای حضرت همین است این دعای حمد است این دعای حمد صحیفه سجادیه را ملاحظه بفرمایید. وجود مبارک حضرت عرض می‌کند خدایا تو را شکر! نعمت دادی، راه استفاده نعمت را دادی و به ما یاد دادی که تو را سپاس بگوییم، بگوییم: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ». بگوییم «مَا بَنَّا مِنْ نِعْمَةٍ فَمُنْكَ» [13] بگوییم: «لَا تُنْصِفْ لِي وَلَا يَغْتَبِرْ فِي إِحْسَانِي مِنْكَ» [14] اینها را به ما یاد دادی و اگر اینها را نگفته بودی، ما در نعمت‌های تو تصرف می‌کردیم همین افراد «لَاخَرْجُوا مِنْ خُدُودِ الْإِنْسَانِيَّةِ إِلَى خَدِّ التَّهْمِيَّةِ» این بیان نورانی حضرت است در صحیفه، دعای اول؛ یعنی «الانسان حیوان ناطق» نیست. طبق این دعای اول صحیفه سجادیه «الانسان حیوانٌ ناطقٌ حمید» اگر حمد نباشد واقع انسان نیست.

غرض این است که این تعبیر نورانی قرآن که دارد «إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْهُمْ أَضَلُّ» از قبیل سَبَو قَذَف و لَعْن و فحش و از این قبیل نیست، این تحقیر نیست، این تحقیق است و سه تا راه دارد به نحو مانعة الخلو برای اینکه آدم باطن افراد را ببیند.

بنابراین این بیان لطیف که تا قرآن نباشد انسانیت نیست، این یک حرف تامی است و ترتیب هم درست در می‌آید. درست است که با حرف مفید ترتب؛ یعنی مثل «فاء»؛ مثل «ثُمَّ»، «ثُمَّ خَلَقَ الْإِنْسَانَ» یا «فَخَلَقَ الْإِنْسَانَ» نیامده؛ اما این ترتب ذکر بی‌اثر نیست. پس «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ الْقُرْآنَ» وقتی انس که انسان بالقوه است با قرآن آشنا شد، می‌شود انسان بالفعل «خَلَقَ الْإِنْسَانَ». آن وقت می‌شود انسان، بعد «عَلَّمَهُ الْبَيَانَ» در می‌آید. فرق بیان و ابهام چیست؟ به چه چیزی می‌گوییم مبهم؟ و لذا به چه چیزی می‌گوییم بهیمة؟ آن که روشن نیست که به چه چیزی می‌گوید؟ آن که حرفش محتوایی ندارد، برهانی ندارد، به جایی تکیه ندارد، می‌گوید مُد است این را می‌پسندم. این کسی که می‌گوید مُد است این را «متخیَّل بالفعل»؛ منتها تخیل که باب تفعّل است در قرآن نیامده، اختیال که باب افتعال است در قرآن آمده. بعضی‌ها مختال اند با خیال زندگی می‌کنند نه با عقل: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ» [15] امروز می‌پسندم، مُد این است، اینها قبول می‌کنند، جامعه قبول می‌کند. شما یک برهان اقامه بکنید ببینید آنکه خلق کرده از ما چه می‌خواهد،

آنکه حق است از ما چه می‌خواهد؟

بنابر این بعضی‌ها مختال اند، متخیل اند؛ یعنی «حیوانٌ ناطقٌ حیالٌ»؛ «حیوانٌ ناطقٌ مختالٌ» و همین دعای نورانی امام سجاد هرگز از سنخ قذف نیست، از سنخ بدگویی نیست، از سنخ برهان است و تحقیق است. پس «الانسان حیوان ناطق حمید» همان را وقتی به خدمت همین آیه قرآن در بیاورید، می‌شود: «الانسان حیوانٌ ناطقٌ قرآنی». پرسش: محصول «عَلَّمَ» القرآن را چرا فقط پیامبر می‌داند؟ پاسخ: این حصرش دلیل می‌خواهد. یکی از احتمالات این است؛ اما مصداق کاملش آن است و قرآن را برای همه نازل کرده است؛ لذا تا آخرش به جن و انس خطاب می‌کند که این چنین است. پیغمبر و اهل بیت (علیهم الصلاة و علیهم السلام) در قلّه قرار دارند؛ اما قرآن برای همه نازل شده است که «لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» [16] درباره حضرت فرمود: «وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ» [17] همان بیان را درباره جامعه بشری فرمود: «وَيُعَلِّمُكُمَا لَمْ تَكُونَا تَعْلَمُونَ» [18] چیزی که مخصوص حضرت باشد و به جامعه نفهمانده باشد، این در مسیر کلی قرآن نیست. بله! اسرار قرآن نزد اینهاست. در بحث سوره مبارکه «زخرف» این گذشت، ببینید بعضی‌ها می‌گویند شما چرا آن قسمت خالی لیوان را می‌بینید آن قسمت پُر لیوان را ببیند که مثلی است معروف و امری است عادی و عرفی و عوامی. بله! یک چیز درستی است، لیوانی که یک مقدارش مصرف شده یا اصلاً نصفش خالی بود، نصفش خالی حقیقی است نصفش پُر است؛ اما در سوره مبارکه «زخرف» دارد که این لیوان همه‌اش پُر است؛ منتها پایین آن را که شما می‌بینید زمینی است، «عربی مبین» است می‌بینید، بقیه آن را که نمی‌بینید «علی حکیم» است: «إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا» [19] این برای تهِ لیوان است «لَعَلِّيْ حَكِيْمٌ» یعنی قرآن دو بخش دارد: یک بخش آن «علی حکیم» است که شما نمی‌بینید. یک بخش آن «عربی مبین» است که با کتاب لغت و اینها می‌فهمید، خالی نیست؛ لذا خیلی از چیزهاست که ائمه (علیهم السلام) می‌فرمایند، الآن اگر ما روایتی داشته باشیم که این عناصر سه‌گانه را داشته باشد: صدور، جهت صدور، دلالت؛ هر سه مسلّم باشد، ما علی الرأس قبول می‌کنیم ولو هیچ کتاب لغتی آن را همراهی نکند. جریان ذریع محاربی [20] هم از همین قبیل است. برای اینکه این لیوان پُر است، یک مقدار آن را ما می‌بینیم «عربی مبین» است و با درس و بحث حلّ می‌شود، یک مقدار آن همین قرآن «علی حکیم» است. نگفت که شما دسترسی ندارید، بله ما دسترسی نداریم، ولی اهل بیت (علیهم السلام) که دسترسی دارند. آنها اگر یک وقت اسراری پیدا کردند به شاگردان مخصوصشان گفتند، علی الرأس است. شما ذیل همین آیه «وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ» [1] [21] در تفسیر شریف نورالثقلین [22] می‌بینید کسی که خدمت حضرت رسید مقداری آشنا بود، به حضرت عرض کرد: «وَالْقَلَمِ» اینها یعنی چه؟ حضرت به حسب ظاهر معنا کرد. عرض کرد: «زدنی بیاناً!» فرمود ما بیش از نمی‌توانیم پاشو! عین این مطلب را در نورالثقلین نقل می‌کند. اگر روایتی این سه عنصر یعنی سه عنصر؛ صدور، جهت صدور، دلالت تام باشد ما علی الرأس و العین قبول می‌کنیم، دیگر منتظر نیستیم که فلان لغت دارد فلان لغت ندارد، برای اینکه این «علی حکیم» است، «عربی مبین» که نیست. این برای آنهاست و لذا بدون آنها نمی‌شود از اسرار و رموز قرآن چیزی را خبر داد، ما با «عربی مبین» کار داریم و «عربی مبین» هم برای ما حجت است؛ اما هرگز نمی‌گوییم این لیوان نصفش خالی است می‌گوییم نصفش پُر است ما نمی‌بینیم.

بنابر این احتمال که «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ الْقُرْآنَ» این انسی که انسان بالقوه بود و به وسیله قرآن انسان بالفعل شد، دیگر می‌شود «خَلَقَ الْإِنْسَانَ» چون انسان شد، قلمش بیان است، حرفش بیان است، قیام و قعودش بیان است، یک چیز روشنی است. حیوان را چرا بهیمة می‌گویند؟ برای اینکه معلوم نیست چه کار دارد می‌کند! آن آهنگش مبهم است، آن نعره‌اش مبهم

است، صوتش مبهم است، ادبیاتی ندارد. فرق بیان و ابهام همین است. انسان آنکه معلوم نیست که چه دارد می‌گوید، این بهیمة است. مبهم دارد می‌گوید. سر و ته حرفش را جمع بکنی، چیزی از آن در نمی‌آید. این بدگویی نیست که قرآن فرمود: «إِنَّهُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ». شما یک جا ساکت بنشین، عده‌ای که به هر حال بیراهه می‌روند، حرف‌هایشان را گوش بدهید، اول تا آخر حرفشان را ببینید یک برهان از داخل آن در نمی‌آید، یک مطلب عقلی از آن در نمی‌آید، یک مطلب علمی از آن در نمی‌آید، هیچ چیزی از آن در نمی‌آید، می‌شود مبهم. ولو اینکه به حسب ظاهر لفظ است، فرق جوهری بیان و ابهام؛ یعنی انسان و بهیمة، این است که این حرفش گویاست مستدل است عاقلانه سخن می‌گوید او حرفی ندارد.

پس اگر «الرحمن» معلّم شد، قرآن یاد می‌دهد. اگر قرآن یاد داد، شاگردش می‌شود انسان. اگر این شاگرد دست به قلم کرد یا دست به زبان باز کرد و زبان گشود، بنان و بیانش بیان است؛ لذا خدا به مکتوبات او هم قسم می‌خورد. اینکه فرمود: «ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ». این «واو» واو قسم است. انسان به جایی می‌رسد که در حوزه علمیه یا در دانشگاه یک کتاب بنویسد که خدا به سطر سطر این قسم بخورد؟! این کم مقامی است؟! به کدام نوشته خدا قسم یاد می‌کند؟ آنکه بالاخره یک مشکل علمی را حلّ کند، اقتصادی را حلّ کند، سیاسی را حلّ کند، دینی را حلّ کند، اخلاقی را حلّ کند، «ن وَالْقَلَمِ»؛ قسم به نون، قسم به قلم که نون و قلم همین بود روایاتش در نور الثقلین اینها آمده، قسم به نون، قسم به قلم، قسم به سطر سطر این کتاب، این کم مقامی است! ما چرا بیراهه برویم؟ کاری بکنیم که خدا با نوشته ما قسم بخورد. اینکه مربوط به همه انبیا و اولیا نیست، مربوط به شاگردان آنهاست. پس این مقام هست. حالا چون این روز اول بود و از طرفی هم ما مصادف شدیم با جریان نقض برجام، این نکته را هم به عرض شما برسانیم که هم مسئولین ما، دولت ما، ارتش و سپاه ما، فرد فرد این ملت بزرگ و بزرگوار ما، با این انقلاب هستند، با این نظام هستند، همراهی می‌کنند، حفظ کردند، مال خودشان هست، حرف بیگانه را گوش نمی‌دهند؛ منتها این نکته را ما باید بدانیم، این چهار مطلب یعنی چهار مطلب؛ چیزی که جامعه را حفظ کرد، انقلاب را حفظ کرد، اتحاد بود و چیزی که ممکن است - خدای ناکرده - آسیب برساند، اختلاف است.

اتحاد دو قسم است، اختلاف هم دو قسم است. اتحاد اگر آن مسائل مادی و دوستی و جناحی و امثال آن باشد، نه پشتوانه الهی دارد و نه آینده‌اش مورد اطمینان است، این زود برمی‌گردد. اگر - إن شاء الله - این اتحاد، اتحاد دینی و الهی و مذهبی بود این «الي يوم القيامة» می‌ماند، نظام را حفظ می‌کند. اختلاف هم این چنین است؛ اگر اختلاف در اثر گله‌های دوستانه و توقعات عادی بود، این اختلاف‌ها کاملاً قابل حلّ است. با يك عذرخواهی، با يك ببخشید، با يك میانجی‌گری حلّ است. خلد گر به پا خاری آسان بر آید *** چه سازم به خاری که بر دل نشیند [23] اگر - خدای ناکرده - و - خدای ناکرده - این اختلاف الهی بود يك غده بدخیمی است. فرمود من جامعه را متنعم می‌کنم، همه نعمت‌ها را به آنها می‌دهم، يك عده را حجت بر آنها قرار می‌دهم، هیچ مشکلی ندارد. اگر اینها بر اساس آن غده بدخیم خودخواهی از هم جدا شدند، خدا چند نحوه عذاب بر این جامعه نازل می‌کند؛ بعضی‌ها خفیف‌اند، بعضی‌ها غلیظ‌اند، بعضی‌ها اغلظ. فرمود: «هُوَ الْغَاوِرُ عَلَى أَنْ يَنْبَغَثَ عَلَيْكُمْ عَذَاباً مِنْ فَوْقِكُمْ» [24] می‌شود صاعقه، «أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْضِكُمْ» بشود زلزله. «أَوْ يَلْسَنُكُمْ سِيناً» شما را به جان هم بیندازد. اگر - خدای ناکرده - اختلاف و امثال آن، این قسم سوم شد، حلّ‌پذیر نیست. این يك غده بدخیمی است، با سفارش که حلّ نمی‌شود، با موعظه که حلّ نمی‌شود. کار الهی فقط به دست او برمی‌آید. خلد گر به پا خاری، آسان بر آید *** اما چه سازم به خاری که بر دل نشیند - خدای ناکرده - اگر این اختلافی که

کم و بیش شنیده می‌شود این غده بدخیم عذاب الهی باشد، چه کار باید کرد؟ می‌بینید آن دشمن چنگ و دندان نشان می‌دهد. این «لَا تُقِي وَلَا تَذَرُ» [25] است. اینجا هفتاد یعنی هفتاد، هفتاد میلیون را کُشتند روی قبر هفتاد میلیون ایستادند، باکشان نیست! در همین دیدارهای قبلی دولت یازدهم گفتم به جناب کِری بگویند الآن قَدَّت بلند است چون زیر پایت هفتاد میلیون قبر است. در جنگ جهانی اول و دوم از هفتاد میلیون نفر کسی کمتر نقل نکرد! صد میلیون را هم گفتند. آن وقت جمعیت جهان هم که این قدر نبود، هفتاد میلیون را کُشتند، باکشان نیست. الآن هم هر روز دارند می‌کشند، منتها جنگ نیابتی است؛ اگر سوریه است، اگر لبنان است اگر عراق است، اگر میانمار است، اگر هشت سال ایران است، همین است. اینجا این طور هستند، یک درنده کارش غیر از این نیست. بارها عرض کردم ای کاش به ما می‌گفتند هر شب قرآن به سر داشته باشید! در همین کتاب الهی آمده، فرمود کافر، بگیر و ببندش در قیامت به عهده ماست، شما کاری ندارید. بعضی کافرند مرا قبول ندارند به هر حال در قیامت معلوم می‌شود؛ اما شما اگر بخواهید زندگی کنید و زندگی‌تان عاقلانه و آرام باشد، باید کاملاً صد درصد به هوش باشید، نه برای اینکه اینها کافرند، نه برای اینکه به قرآن عمل نمی‌کنند، بله! اینجا این طور نیست. اما «فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ» [26] اینکه دولت محترم فرمود ما با مردم آمریکا کار نداریم، ما با دولتمردان درگیریم همین است. فرمود: «فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ». چرا؟ تعلیل آورده: «إِنَّهُمْ لَا إِيمَانَ لَهُمْ». نه «لَا إِيمَانَ لَهُمْ»، نه چون کافرند، چون قطعنامه را، پیوند را، کنوانسیون را، میثاق بین الملل را قبول ندارند، آن وقت شما چطور می‌توانی با اینها زندگی کنی؟ فرمود چون کافرند با کافر بجنگید! فرمود کافر اگر به شما حمله نکرد، کاری به او ندارید. آیه هشت سوره مبارکه «ممتحنه» که در قانون اساسی ما آمده همین است: «لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ» [27] همین است. «أَنْ تَبْزُوهُمْ وَتُقْسِلُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِلِينَ» با کفاری که کاری به شما ندارند، شایسته است با عدالت رفتار کنید. بله! این روابط بین المللی ماست. اما ائمه کفر، مثل ترامپ و امثال ترامپ فرمود نه چون کافرند، زیر امضای خود می‌زنند. برهان مسئله این است: «فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا إِيمَانَ لَهُمْ»؛ یعنی این سوگند، عهدنامه، پیوند، کنوانسیون، میثاق، شورای ملل، هیچ! ما با چنین دشمنی روبه‌رو هستیم. اگر - خدای ناکرده - «خَلَدَ گر به پا خاری، آسان بر آید»؛ اگر - خدای ناکرده - اختلافات جزئی است، آن با يك ببخشید و اینها حل می‌شود؛ اما «چه سازم به خاری که بر دل نشیند»، مرنجان دلم را که این مرغ وحشی *** ز بامی که برخاست مشکل نشیند [28] فرمود مواظب آن اختلاف باشید. اگر آن غده بدخیم که عذاب الهی است، فرمود من بین اینها انداختم. شما این دو آیه سوره مبارکه «اعراف» را چطور توجیه می‌کنید؟ فرمود من دیدم یهودی‌ها بسیار آدم‌های بدی هستند، مسیحی‌هایی هم که گرفتار آن هستند بسیار آدم‌های بدی هستند، من اینها را به جان هم انداختم «الی یوم القیامه». هم درباره یهودی‌ها «القا» دارد، هم درباره مسیحی‌ها «اغراء»: «وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَ الْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» [29] این برای یهود. «فَأَعَزَّتْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةُ وَ الْبَغْضَاءُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» [30] این برای مسیحی‌ها، - خدای ناکرده - ما اگر ثالث ثلاثه باشیم چه در می‌آید؟ این است که هر لحظه باید مواظب باشیم.

این سرطان را فقط قرآن و عترت معالجه می‌کند و هیچ! شب‌زنده‌داری و ناله و اشک بر حسین بن علی معالجه می‌کند و هیچ! از آن بدخیم‌ترین سرطان‌هاست، چون «أَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسَكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ» [31] یکی این صفت را داشته باشد یکی آن صفت را داشته باشد. داشتن رهبر خوب (حفظه الله) يك طرف قضیه است، رهبر اگر علی بن ابیطالب هم باشد، مادامی که پیروانش متحد نباشند، بی‌درنگ شکست قطعی است، مثل علی بن ابیطالب. ما رهبر خوب داریم، مشکل را حل نمی‌کند. از علی بالاتر مگر رهبری در عالم هست؟! چرا شکست خورد؟ - معاذ الله - در حیطه رهبری مشکلی بود؟ هیچ ترامپی، هیچ یهودی، هیچ اسرائیلی، هیچ صهیونیستی بدتر از این غرور و خودخواهی نیست. «أَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسَكَ»

- [1] [اللهوف على قتلي الطفوف، السيد بن طاووس، ص 120.](#)
- [2] [قدر/سوره 97، آيه 1.](#)
- [3] [زمر/سوره 39، آيه 23.](#)
- [4] [غرر الاخبار ودرر الآثار في مناقب ابي الائمہ الاطهار\(ع\)، الشيخ حسن الديلمي، ص 62.](#)
- [5] [فصلت/سوره 41، آيه 2.](#)
- [6] [علق/سوره 96، آيه 1 و 4.](#)
- [7] [انبياء/سوره 21، آيه 26 و 27.](#)
- [8] [علق/سوره 96، آيه 14.](#)
- [9] [حاقه/سوره 69، آيه 30.](#)
- [10] [الميزان في تفسير القرآن، السيد محمد حسين الطباطبائي، ج 19، ص 94.](#)
- [11] [فرقان/سوره 25، آيه 44.](#)
- [12] [مناقب آل أبي طالب، ابن شهر آشوب، ج 3، ص 318.](#)
- [13] [مصباح المتعجب، الشيخ الطوسي، ج 1، ص 63.](#)
- [14] [مصباح المتعجب، الشيخ الطوسي، ج 1، ص 78.](#)
- [15] [لقمان/سوره 31، آيه 18.](#)
- [16] [احزاب/سوره 33، آيه 56.](#)
- [17] [نساء/سوره 4، آيه 113.](#)
- [18] [بقره/سوره 2، آيه 151.](#)
- [19] [زخرف/سوره 43، آيه 3.](#)
- [20] [بحار الأنوار-ط مؤسسه الوفاء، العلامة المجلسي، ج 24، ص 360 و 361.](#)
- [21] [قلم/سوره 68، آيه 1.](#)
- [22] [تفسير نور الثقلين، الشيخ عبد علي العروسي، ج 5، ص 388.](#)
- [23] [طبيب اصفهاني.](#)
- [24] [انعام/سوره 6، آيه 65.](#)
- [25] [ممتحنه/سوره 60، آيه 28.](#)
- [26] [توبه/سوره 9، آيه 12.](#)
- [27] [ممتحنه/سوره 60، آيه 8.](#)
- [28] [ديوان اشعار طبيب اصفهاني.](#)
- [29] [مائدہ/سوره 5، آيه 64.](#)

[30] مائده/سوره 5، آيه 14.

[31] نهج الفصاحه، ابوالقاسم پاينده، ج 1، ص 220.